

توسعه انسانی و عدالت جنسیتی در رویکرد قابلیت‌آماریا سن

صادق میروسی نیک^۱

دریافت: ۱۳۹۴/۶/۲۱؛ پذیرش: ۱۳۹۴/۹/۹

چکیده

این تحقیق با روش تحلیلی - تفسیری و در چارچوب اندیشه سیاسی به بررسی مهم‌ترین مفروضات نظری «رویکرد قابلیت‌آماریا سن و آثار آن بر حوزه عدالت جنسیتی می‌پردازد. در اینجا بیان می‌شود که فهم توسعه و آثار آن بر حوزه عدالت و برابری را نمی‌توان از مبانی فلسفی نهفته در آن جدا کرد. در همین زمینه بررسی جنسیتی نظریه‌های توسعه، حاکی از نارسایی آنها در زمینه مسائل زنان و موانع جنسیتی آنها در برخورداری از فرصت‌ها و منابع واقعی زندگی است. این رویکردها یا نگرش‌های انفعالی به زنان دارند و یا با تلقی انتزاعی از آزادی و فرصت برابر، از توانمندی آنها غافل می‌شوند. رویکرد قابلیت‌آماریا سن که مبنای رویکرد انسانی آماریا سن به توسعه است، در این زمینه چشم‌انداز جامعی را پیش روی ما می‌گذارد. سن با پیوندی که میان آزادی، عدالت و دموکراسی برقرار می‌کند، عاملیت بخشی به زنان را محور توسعه قرار می‌دهد. در این رویکرد، توسعه در درجه نخست باید با تمرکز بر توانمندسازی زنان، آزادی‌های ابزاری آنها را محقق سازد و در مرحله بعد، شرایط مناسب بیرونی را برای ابراز وجود و قدرت انتخاب‌گری آنها فراهم کند.

کلیدواژه: توسعه، عدالت، عدالت جنسیتی، توسعه انسانی، قابلیت، آزادی.

مفهوم «توسعه»^۱، در فضایی از نظریه‌پردازی طرح شد که رویکردهای اثباتی علم اقتصاد و جامعه‌شناسی بر آن حاکم بود و همین امر در طرح ویژه آن در رشته اقتصاد و جامعه‌شناسی نقشی اساسی داشته است. اگرچه در سیاست نیز سیاست‌مداران در حوزه حکمرانی خود از توسعه‌یافتگی سخن به میان می‌آورند، ولی جای علم سیاست و به‌ویژه اندیشه سیاسی در نظریه‌پردازی درباره توسعه تا چند دهه اخیر خالی بوده است. این درحالی است که توسعه یک مفهوم چندجانبه است و پردازش نظری آن، مستلزم بحث در مورد مباحث بنیادین و بین‌رشته‌ای اقتصاد، جامعه‌شناسی و سیاست است. از آنجا که علم سیاست از حیث هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، و روش‌شناسی و به‌دلیل ماهیت مسائلی که به آن می‌پردازد یک مطالعه بین‌رشته‌ای است، می‌توان آن را ماهیتاً علمی شایسته نظریه‌پردازی درباره توسعه دانست (برزگر و سرپرست سادات، ۱۳۸۹: ۲۲؛ سلیمی، ۱۳۹۲). این مقاله از زاویه یکی از شاخه‌های دانش سیاسی، یعنی اندیشه سیاسی به بررسی توسعه و جایگاه «عدالت جنسیتی»^۲ در آن می‌پردازد. سیاست‌های عمومی «توسعه» همواره مبتنی بر مبانی فلسفی و نظری ویژه، و تلقی‌های خاصی از انسان، جامعه و اقتصاد بوده‌اند. آثار و نتایجی را که فرایند توسعه به وجود آورده است نیز بی‌ارتباط با این مبانی نظری و اجتماعی نبوده است. از جمله این آثار، رواج نابرابری و بی‌عدالتی‌هایی است که سهم زنان در آن و در مقایسه با مردان به مراتب بیشتر است.

ناکامی جریان عمومی توسعه در ایجاد دنیایی عادلانه‌تر برای زنان، موجب شد که از اواسط دهه ۱۹۸۰ و در راستای تحقق عدالت جنسیتی، رویکردهای زن‌محور وارد مطالعات مربوط به توسعه شوند و در جهت‌گیری‌های مختلف از برابری فرصت برای زن و مرد، اشتغال زنان و افزایش رفاه آنها دفاع کنند. اما با وجود این تلاش‌ها، آمارهای بین‌المللی نشان‌دهنده پیشرفت چندانی در این حوزه به‌ویژه در جوامع در حال توسعه نمی‌باشد. دلیل این امر بیش از آنکه به توجه به مسئله عدالت جنسیتی مربوط باشد، به راهکارها و مبانی فلسفی نهفته در آنها بازمی‌گردد که به جای فاعلیت‌بخشی به زنان، آنها را به‌عنوان یک گروه منفعل و مورد تبعیض قلمداد کرده‌اند. این مبانی فلسفی بیشتر متأثر از فلسفه فایده‌گرایی^۳ و پس از آن اختیارگرایی^۴ نئولیبرال^۵ دهه هشتاد



1. Development
2. Gender Justice
3. Utilitarianism
4. Libertarianism
5. Neoliberal

میلادی است که مسیر توسعه را به سمت پیشینه کردن رشد و تولید ناخالص ملی و یا دفاع مطلق از حقوق و آزادی‌های بیرونی نظیر حق مالکیت هدایت کرده‌اند.

تحت تأثیر فلسفه رفاه و سپس فلسفه نئولیبرال، صرفاً از آزادی‌های بیرونی دفاع شد و کمتر شاهد این بودیم که به آزادی‌های درونی و توان بالفعل زنان در استفاده از فرصت‌های بیرونی توجهی شده باشد. توجه به آزادی‌های درونی زنان مستلزم آن است که زن را از یک خود منفعل که نیاز به توجه دیگری دارد رها کرده و او را به یک کنشگر فعال و توانمند در حوزه سیاست و جامعه تبدیل کرد. این مسئله‌ای است که برای ما ایجاد پرسش کرده و باید دید که آیا توسعه انسانی در رهیافت قابلیت‌آماریا سن می‌تواند از ساختارهای مستعد نابرابری شالوده‌شکنی کند و بستری برای واگذار کردن مسائل زنان به خود آنها فراهم نماید.

هدف اصلی این پژوهش، بررسی و تحلیل رویکرد توسعه انسانی آمارتیا سن و ظرفیت‌سنجی آن در شالوده‌شکنی از ساختارهای اجتماعی و اقتصادی موجد نابرابری، و سپس ارتقای عدالت جنسیتی است. پرسش این است که رویکرد توسعه انسانی آمارتیا سن از چه ظرفیت‌هایی برای ارتقای عدالت جنسیتی برخوردار است؟

فرض ما این است که توسعه انسانی از طریق فراهم کردن بستر قدرت‌یابی زنان و رهایی آنها از ساختارهای اجتماعی نابرابری‌ساز، قادر به فاعلیت‌بخشی به آنها در راستای تحقق عدالت جنسیتی است.

در اینجا ابتدا نگاهی اجمالی به عدالت جنسیتی و عدالت در دو فلسفه فایده‌گرایی و اختیارگرایی خواهیم داشت. سپس با شرح و معرفی رویکرد قابلیت‌آماریا سن و اندیشه توسعه انسانی او، به تحلیل نقاط قوت آن در راستای عدالت جنسیتی خواهیم پرداخت.

۱. عدالت اجتماعی و جنسیتی

واژه «عدالت» یکی از مناقشه‌انگیزترین مفاهیم در حوزه علوم انسانی است و در حوزه‌های گوناگون حقوق، اخلاق، الهیات، جامعه‌شناسی و علوم سیاسی معانی مختلفی پیدا می‌کند؛ اما در اینجا عدالت در فلسفه سیاسی مدنظر است.

فلسفه سیاسی به موضوعات مربوط به زندگی عمومی و جامعه سیاسی می‌پردازد و دل‌نگران کیفیت اخلاقی چنین جامعه‌ای است (بشیریه، ۱۳۸۶: ۱۲). کار فیلسوف سیاسی، تحقیق در



ماهیت، علل و آثار جامعه خوب و لوازم آن است. این حوزه فراخ، محل اختلاف اندیشه و راه حل‌ها است، اما همواره برخی از پرسش‌ها و موضوعات مهم و مشابه در آن مورد کاوش قرار می‌گیرد که مهم‌ترین آنها پرسش از «عدالت» است. عدالت، مبنایی است که جامعه براساس آن سامان می‌یابد و به واسطه آن، شهروندان به یکدیگر، و سپس با هم به حکومت پیوند می‌خورند (میلر، ۱۳۸۷: ۱۰۲).

همزیستی عدالت و تفکر در مورد جامعه مطلوب بیش از هر چیز، ناشی از زیست اجتماعی انسان و نیازش به مبنایی است که روابط اجتماعی و نحوه توزیع منابع همگانی را میان او و دیگران تنظیم کند. زیست اجتماعی انسان، خودخواهی و نفع‌جویی نوع بشر، و کمیابی منابع، سه عامل اساسی در مطرح شدن عدالت به عنوان ضرورت زندگی اجتماعی انسان می‌باشند. این سه عامل، شرط‌های طرح شدن عدالت هستند که جان رالز نیز در «نظریه عدالت» خود از آنها به عنوان «شرایط زمینه‌ای عدالت» یاد می‌کند. از نظر رالز، «جامعه علاوه بر اینکه محل همکاری اعضای خود برای منافع متقابل است، جایگاهی برای تعارض منافع نیز محسوب می‌شود. برای گزینش یک سامان اجتماعی که این تقسیم منافع را برعهده گیرد و به منظور ایجاد توافقی بر سر توزیع مناسب منابع و منافع، اصولی ضروری است و این ضرورت‌ها جایگاه و نقش عدالت را تعریف می‌کند» (رالز، ۱۳۸۷: ۲۰۴).

در اینجا به پیروی از رالز، ما به مفهوم عدالت به عنوان کانون، توجه می‌کنیم که روابط اجتماعی میان افراد را تنظیم و جامعه سامان یافته را برای ما ترسیم می‌کند. یکی از مسائل مهمی که در روابط اجتماعی طرح می‌شود، تنظیم مناسب و عادلانه روابط زن و مرد در راستای بهره‌گیری از زندگی مطلوب است که ما را با مفهوم «عدالت جنسیتی» مرتبط می‌سازد.

عدالت جنسیتی را می‌توان تعدیل عدالت اجتماعی در حوزه جنسیت دانست. به عبارت دیگر، عدالت جنسیتی اشاره به مبنایی دارد که براساس آن، منابع و امکانات به صورت غیرتبعیض‌آمیز میان زنان و مردان تقسیم می‌شوند. پیش از بررسی مفهوم عدالت جنسیتی، فهم واژه «جنسیت» ضروری است. «جنسیت»^۱ به لحاظ لغوی و مفهومی، متفاوت از «جنس»^۲ است. جنس، اشاره به تفاوت‌های زیست‌شناختی میان مردان و زنان دارد، اما جنسیت، به نقش‌های اجتماعی متفاوت میان مردان و زنان گفته می‌شود. جنسیت بیش از آنکه از تفاوت‌های زیستی

1. Gender
 2. Sex

ناشی شود، ریشه در فرهنگ، تاریخ، مذهب و به طور کلی هنجارها و سنت‌ها دارد. به عبارت دیگر، جنسیت یک امر برساخته و مصنوع است، اما جنس امری طبیعی و بیولوژیک می‌باشد. جنسیت، اشاره به سنت‌هایی دارد که بدون آنکه توجهی به فردیت زنان داشته باشد، آنها را در جایگاهی نابرابر نسبت به مردان قرار می‌دهد (سفیری، ۱۳۸۸: ۱۹).

با توجه به این تعریف از جنسیت می‌توان عدالت جنسیتی را رفع موانع فرهنگی، سنتی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی دانست که بیش از آنکه در واقعیت‌های وجودی و بیولوژیک زنان ریشه داشته باشند، ساخته تاریخ و اجتماع هستند و تصویری فرودست از زن ارائه می‌کنند. با این تعریف‌ها، عدالت جنسیتی بر مبنای «برابری جنسیتی»^۱ استوار می‌شود و می‌توان برابری جنسیتی را اصل اولیه عدالت جنسیتی و نقطه مقابل نابرابری جنسیتی قلمداد کرد. نابرابری جنسیتی، برخورد یا عمل تبعیض‌آمیزی است که بر اساس جنسیت بر زنان روا داشته می‌شود و به توزیع نابرابر امکانات، تحقیر، طرد و کلیشه‌بندی آنان می‌انجامد. ریتزر معتقد است، نابرابری جنسی چهار مضمون اساسی دارد:

۱. زنان و مردان در موقعیت‌های اجتماعی نابرابر قرار دارند و از مزایا و منابع اجتماعی، قدرت و فرصت‌های تحقق نفس کمتری برخوردارند؛ ۲. نابرابری از ساختار جامعه سرچشمه می‌گیرد، نه تفاوت‌های زیست‌شناختی زن و مرد؛ ۳. با وجود تفاوت قابلیت‌ها و استعداد‌های انسانی، نمی‌توان یک الگوی تفاوت طبیعی یافت که میان دو جنس مذکر و مؤنث برقرار باشد؛ ۴. تبعیض جنسیتی میان زنان و مردان تغییرپذیر است و با قرار دادن زن و مرد درون ساختارهای برابر، می‌توان آن را از میان برداشت (ریتزر، ۱۳۷۸: ۴۷۴-۴۷۳).

به طور کلی «نابرابری جنسیتی» اشاره به بی‌عدالتی در حق نیمی از اعضای جامعه بشری به دلیل جنسیت و زن بودن آنها دارد و در مقابل این وضعیت، عدالت جنسیتی بر «برابری جنسیتی» به عنوان اصل اساسی خود تأکید می‌کند. محوریت عدالت برای زنان این است که «بودن» زنان را نه دیگران، بلکه خود آنها رقم بزنند و جامعه نیز بر اساس ارزش‌های منتهی به عدالت، شرایط این امر را برای زنان فراهم کند.

برابری که در اینجا مدنظر است، اشاره به رفتار منصفانه و بی‌طرفی دارد و این امری متفاوت‌تر از مفهومی است که برخی از نحله‌های رادیکال فمینیست از آن با عنوان «همسانی جنسیتی»^۲ نام

1. Gender Equality
2. Gender Equity



می‌برند. برابری به معنای بی‌طرفی، گزاره‌ای ارزشی و متوجه رفتار با دیگری (زنان) است و روابط بین افراد را در نظر دارد. اما برابری به معنای همسانی، یک ادعا در مورد واقعیت است و این نوع برابری یک ویژگی مشترک را در مقایسه میان افراد فرض می‌گیرد. در اینجا عدالت جنسیتی مدعی است که زن و مرد همسان نیستند، و از تفاوت‌های مهم جسمی و روانی برخوردارند، اما این ناهمسانی نباید مانع برخورد برابر (بی‌طرفانه) میان آن دو باشد (غفورنیا، ۱۳۷۹: ۱۳۵).

تأکید بر پیوند اصل «برابری جنسیتی» با مفهوم «عدالت جنسیتی» به این دلیل است که ما هر معیاری (اعم از حق، تساوی، فایده، آزادی، انصاف، فرصت برابر و...) را به عنوان شاخص و مبنای عدالت در جامعه لحاظ کنیم، رفتار منصفانه و بی‌طرف با زن و مرد مقدم بر آن است و در فضای نابرابری جنسیتی، تمسک به هر اصل مبنایی برای عدالت بی‌معنا است. پس به طور کلی عدالت جنسیتی به دنبال ایجاد برابری میان زنان و مردان و ارائه ملاکی برای تأمین آن است. توسعه عادلانه نیز به این امر اشاره دارد که جامعه به نحوی سامان یابد که هر انسانی فارغ از جنسیت خود، از مزایا و منافع توسعه برخوردار شود. با توجه بر تمرکز این بحث بر مفهوم «توسعه» و «عدالت جنسیتی»، ابتدا نگاهی گذرا به آغاز مسیر توسعه خواهیم انداخت، سپس به دو نوع رویکرد فلسفی می‌پردازیم که سیاست‌های توسعه بیشترین تأثیر را در زمینه عدالت از آنها پذیرفته‌اند. هدف ما این است که نقاط ضعف این دو رویکرد را در تنظیم عادلانه روابط اجتماعی و سیاسی زن و مرد مورد بررسی قرار دهیم.

۲. توسعه و مبانی فلسفی و نظری آن در زمینه عدالت

طرح مفهوم «توسعه» از نظر تاریخی به دوران پس از جنگ جهانی دوم مربوط می‌شود. خرابی‌های ناشی از جنگ جهانی در کشورهای اروپایی و ضرورت بازسازی آنها، رقابت‌های ایدئولوژیک ناشی از جنگ سرد و استقلال بسیاری از مستعمره‌های زیر دست قدرت‌های استعماری و تلاش آنها برای جبران نارسایی‌های گذشته، از مهم‌ترین عواملی هستند که در طرح مفهوم توسعه نقش داشتند (سو، ۱۳۸۸: ۲۵).

مفهوم توسعه در فضای سلطه رویکردهای اثباتی جامعه‌شناسی تکامل‌گرا و کارکردگرا، در کنار اقتصاد نئوکلاسیک طرح شد. همین امر موجب شد که مبانی معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی این نظریه‌ها در مفهوم توسعه نیز نهادینه شوند و توسعه فرایندی خطی و معطوف به بیشینه‌سازی رشد و تولید ناخالص ملی تعریف شود (عنبری، ۱۳۹۰: ۵۹).

با اولویت یافتن رشد اقتصادی، دفاع از نظام سرمایه‌داری به عنوان کارآمدترین نهاد برای دستیابی به این هدف در دستورکار قرار گرفت و عملاً مسئله کارایی و رشد بر مسئله عدالت و برابری اولویت پیدا کرد. اقتصاددانان نئوکلاسیک به عنوان حامیان نظام سرمایه‌داری بر این باور بودند که با رسیدن به مرحله رشد و تولید انبوه، آثار آن از بالا به پایین رخنه خواهد کرد و به سوی مردم سرازیر خواهد شد. در نگرش «رنخه به پایین» و تا آغاز دهه ۱۹۷۰، سیاست‌های توسعه در مورد زنان تنها بر نقش آنها به عنوان خانه‌دار و مراقبت از کودک و کاهش باروری متمرکز بود. در اینجا چنین پنداشته می‌شد که با رشد اقتصادی در سطح کلان، فقر و نابرابری به خودی خود حل خواهند شد و زنان نیز از بهبود موقعیت اقتصادی همسران خود بهره‌مند می‌شوند (مامسن، ۱۳۸۵: ۲۱۲).

اما بحران اقتصاد نئوکلاسیک موجب شد که از دهه ۱۹۸۰ رویکرد اقتصادی نئولیبرال حاکم شود و هم‌زمان توسط دولت‌ها و قدرت‌های اقتصادی غرب و نهاد‌های بین‌المللی مورد حمایت قرار گیرد. تمرکز بر مالکیت خصوصی و نظام بازار آزاد، توجه به آزادی به عنوان ارزش بنیادین، دفاع از دولت حداقلی، و مخالفت با سیاست‌های عمومی مهم‌ترین ویژگی‌های این نظم نئولیبرال بود. به این شیوه بود که رویکردهای مسلط توسعه تحت تأثیر دو فلسفه فایده‌گرایی در اقتصاد نئوکلاسیک و اختیارگرایی در اقتصاد نئولیبرال معاصر قرار گرفتند. در اینجا نیز بیشتر توجه ما به بررسی عدالت در این دو دیدگاه و سپس نقد جنسیتی آنها معطوف خواهد بود. سپس در مقابل آنها به بررسی رویکرد توسعه انسانی آمارتیا سن از زاویه عدالت جنسیتی خواهیم پرداخت. از دیدگاه فایده‌گرایان، سامان سیاسی و اجتماعی یک جامعه هنگامی عادلانه است که در مجموع، به خوشبختی و رفاه جامعه بیفزاید. به همین دلیل برابری مبنایی در این مکتب، جمع کل فایده‌ها است. مکتب «فایده‌گرایی»^۱ بر آثار جرمی بنتام (۱۸۳۲-۱۷۴۸) استوار است. او در صدد است بر مبنای انسان‌شناسی خاص خود، یک اصل کمی و تجربی را مبنای قانون و اجتماع قرار دهد و آن «اصل فایده»^۲ است. از نظر بنتام طبیعت، انسان را تحت تأثیر دو خداوند مقتدر قرار داده است که عبارتند از: لذت و رنج. همه انسان‌ها به ضرب جاذبه لذت و دفعه رنج به کار واداشته می‌شوند و این دو هستند که تعیین می‌کنند که ما چه چیزی را بخواهیم و چه چیزی را نه! (کاپلستون، ۱۳۷۰: ۲۴).

1. Utilitarianism
2. Utility Principle



بنتام با محوریتی که به این دو عنصر می‌دهد، آنها را معیار باید و نباید فعل انسانی قرار داده و این اندیشه را به سطوح کلان سیاسی و اقتصادی نیز تسری می‌دهد. طبق نظر بنتام، همان‌گونه که ما در مقام فرد، زندگی مان را با انتخاب چیزهایی اداره می‌کنیم که به گمانمان خوشبختی ما را بیشینه می‌کنند، دولت هم باید در انتخاب اینکه چه اعمالی را انجام دهد و چه سیاست‌هایی را اتخاذ کند، مبنا را تعیین این مسئله قرار دهد که چه چیزی فایده جامعه را در معنای کلی آن بیشینه می‌کند (همپتن، ۱۳۸۵: ۲۱۷).

او به صراحت بیان می‌کند که روابط و مناسبات اجتماعی انسان‌ها باید به‌گونه‌ای سامان‌دهی شود که هرکسی بتواند ضمن تأمین نفع شخصی، برای اجتماع هم تأمین‌کننده شادی باشد، و این چیزی جز مناسبات درست و عادلانه نیست (اعوانی، ۱۳۸۹: ۱۷). بنتام در طرح فلسفه خود، جامعه را بر نوعی فردگرایی روش‌شناختی استوار می‌کند که بر مبنای آن، جامعه و اقتصاد بر اساس کنش‌های فردی تعیین می‌شوند و افراد، مستقل از پدیده‌های اجتماعی دیده می‌شوند (دین‌پرست و ساعی، ۱۳۹۱: ۸۸). فایده‌گرایی با قرائت خود از انسان و اهداف او بنای اقتصاد نئوکلاسیک را می‌ریزد که انسان را موجود حداکثرکننده مطلوبیت، خوشی یا سود معرفی می‌کند که در یک رقابت آزاد و بدون دخالت دولت، هم رفاه خود و هم رفاه عمومی را تأمین می‌کند. نظریه «اختیارگرایی» به دیدگاه‌های نئولیبرالی معاصر در زمینه اصالت آزادی و حقوق فردی و دفاع سرسختانه از نظام بازار آزاد اشاره دارد. در این نظریه‌ها عدالت اجتماعی یک مفهوم کم‌مایه و محدود است و در عوض، از خدشه‌ناپذیری و مطلق بودن حقوق و آزادی‌های فردی دفاع می‌شود. رابرت نوزیک و فردریک فون هایک، دو متفکر برجسته این نحله می‌باشند. رابرت نوزیک (۱۹۳۸) در کتاب «آنارشی، دولت و اوتوپیا» به طرح ایده‌ای از عدالت می‌پردازد که به «نظریه استحقاقی عدالت» مشهور است. تمرکز بر مالکیت خصوصی و نظام بازار آزاد، توجه به آزادی به عنوان ارزش بنیادین و دفاع از دولت حداقلی، محورهای مهم نظریه نوزیک درباره عدالت هستند. از نظر نوزیک عدالت یعنی احترام گذاشتن به حقوق افراد به‌ویژه حقوق مالکیت و آزاد گذاشتن آنها برای اینکه خودشان مشخص کنند که با دارایی خود چه کاری را انجام دهند. حکومت‌ها در این میان تنها باید به حفظ امنیت برای جلوگیری از تجاوز افراد به حقوق مالکیت یکدیگر بپردازند (لسناف، ۱۳۸۹: ۳۷۶).

هایک (۱۹۹۲-۱۸۹۹) نیز به صراحت بیان می‌کند که ایده عدالت اجتماعی یک «سراب» است. نظریه هایک در مورد عدالت از یک سو متأثر از معرفت‌شناسی او است و از سوی دیگر،



اشاره به دل‌بستگی او به آزادی مطلق و بازار آزاد دارد. هایدک معرفت‌شناسی و عقل‌گرایی سوژه‌محور دکارت را رد می‌کند و تمام اندیشه‌هایی که براساس آن ایجاد شده‌اند را مستعد استبداد می‌داند. یکی از مسائل مهمی که مبتنی بر عقل‌گرایی است، ایده امکان برقراری عدالت اجتماعی می‌باشد و هایدک علیه آن موضع می‌گیرد. از نظر او سامان اجتماعی و اقتصادی، تابع یک نظم خودجوش است و نباید با ایده‌هایی مانند عدالت در آن دخالت کرد. نظام بازار آزاد، نمود عینی نظم خودجوش است و به‌کار بردن لفظ عادلانه و ناعادلانه در مورد چنین نظامی صحیح نیست، زیرا این نظم عامل صاحب اراده نیست که فعل او را براساس عدالت توصیف کنیم. از نظر او نظم بازار را می‌توان خوب یا بد تلقی کرد، اما نمی‌توان آن را عادلانه یا غیرعادلانه نامید (بشیریه، ۱۳۹۲: ۸۵).

بخش مهمی از مباحث هایدک در طرد اندیشه عدالت اجتماعی و دفاع از نظم آزاد به جایگاه آزادی و مالکیت در نظام فکری هایدک مربوط می‌شود. آزادی مدنظر هایدک، همان آزادی منفی (در تعریف برلین) است، یعنی نبود هرگونه مانع خارجی برای انتخاب و اراده فرد. هایدک خطرناک‌ترین تهدید علیه قانون خودجوش و آزادی را از سوی اندیشه عدالت اجتماعی می‌داند. او معتقد است هرگونه مبنایی را که برای عدالت اجتماعی قائل باشیم، اعم از نیاز یا شایستگی، به تهدیدی علیه نیروهای آزاد بازار تبدیل و نطفه یک دولت توتالیتر را شکل خواهد داد.

مباحث مورد اشاره، حاوی نوعی نگاه اجمالی به دو فلسفه‌ای است که فهم سیاست‌های توسعه، مستلزم فهم مبانی آنها است. اکنون باید دید آیا تلقی این دو فلسفه سیاسی از عدالت و مبنا قرار دادن «برابری» به عنوان «بیشینه کردن رفاه و فایده جمع» و «برابری در آزادی و حقوق فردی» می‌تواند به عدالت و برابری جنسیتی منتهی شود. در این راستا ما از زاویه عدالت جنسیتی به بررسی محورهای اساسی این دو فلسفه سیاسی و مسائل نهفته در آنها می‌پردازیم. به این دو فلسفه سیاسی، نقدهایی وارد شده است که ما در اینجا با رویکردی جنسیتی آنها را در ذیل چهار محور اساسی قرار می‌دهیم که عبارتند از: ۱. وضعیت بدتر فقر زنان در مقایسه با مردان؛ ۲. محدود کردن حوزه عدالت جنسیتی و تقلیل آن به رفاه‌گرایی و بی‌توجهی به عاملیت زنان؛ ۳. تلقی‌های محدود از آزادی و بی‌توجهی به توانمندی‌های زنان؛ ۴. شمول‌گرایی نظریه‌های عدالت و تقلیل سلیقه‌ها و ارزش‌های زنان در سلیقه‌ها و ارزش‌های مردان.

در مورد دو محور نخست که با فلسفه فایده‌گرایی مرتبط است، باید این پرسش را طرح کرد که آیا بیشینه کردن رفاه اجتماعی می‌تواند مبنایی درست برای یک نظریه عدالت باشد؟ از



سوی دیگر آیا صرف بیشینه‌سازی رفاه کل جامعه، مساوی با توزیع برابر آن در میان اعضای جامعه به‌ویژه زنان خواهد بود؟

در همین راستا و در نقد فایده‌گرایی، جان رالز بیان می‌کند که در این دیدگاه نه تنها مفهوم «حق» اصالت پیدا نمی‌کند، بلکه دچار تحریف معنا نیز می‌شود و در خدمت بیشینه کردن فایده به‌عنوان خیرنهایی قرار می‌گیرد. از نظر رالز، فایده‌گرایی تنوع افراد و اهداف آنها را نادیده می‌گیرد و ظرفیت این را دارد که حقوق و آزادی فردی را فدای رفاه اکثریت کند؛ حال آنکه هیچ نظریه عدالتی نمی‌تواند به آزادی‌های اساسی فرد بی‌توجه باشد (رالز، ۱۳۸۷: ۶۱).

آمارتیا سن نیز بی‌تفاوتی توزیعی و توجه صرف به رفاه کل را نقص اساسی فایده‌گرایی می‌داند. فایده‌گرایان معتقدند، بیشینه شدن فایده‌ها به سود تمام اعضای یک جامعه است و این سود از طریق خانواده‌ها به زنان نیز سرایت می‌کند، اما واقعیت‌های عملی جوامع خلاف این را نشان می‌دهد و جنسیت زنان موجب برخورداری کمتر آنها از خدمات رفاهی شده است. نکته مهم دیگری که در مسئله نابرابری جنسی مهم است، ضعف فایده‌گرایی در تمرکز بر ویژگی‌های ذهنی (نظیر خشنودی و آرزو) برای مقایسه رفاه یا محرومیت افراد است. خشنودی و آرزوی ما می‌تواند خود را با شرایط، سازگار کند، حتی اگر آن شرایط، ناملایم باشد. سن معتقد است محرومیت‌های طولانی و ساختمند شده نظیر نابرابری‌های جنسیتی در جوامع مردسالار، به تعدیل تدافعی انتظارات منتهی می‌شود و قربانیان خود را نیز نسبت به خود، شرطی کرده و به انقیاد آنها دامن می‌زند. فهم این‌گونه نابرابری‌ها در فهم عدالت مهم است، ولی رهیافت فایده‌محور از درک آن عاجز است (سن، ۱۳۷۹: ۲۳۰-۲۲۹).

جدا از غفلت از فقر و برخورداری از امکانات رفاهی، فایده‌گرایی با تلقی انفعالی از زنان آنها را صرفاً به دریافت‌کنندگان رفاه تقلیل داده است و از عاملیت و حقوق و آزادی‌های آنها غافل است. رویکرد اختیارگرایی از این نظر که از حقوق و آزادی برابر دفاع می‌کند، فاقد ضعف فایده‌گرایی در این زمینه است، اما تأکید افراطی آن بر آزادی بدون توجه به زمینه و امکانات آن نیز قابل قبول نیست.

دیوید میلر در کتاب «اصول عدالت اجتماعی» از دریچه شهروندی به نقد اختیارگرایی می‌پردازد و بیان می‌کند که تلقی اختیارگرایی از آزادی محدود و انتزاعی است. میلر معتقد است برابری نخستین اصل توزیعی شهروندی است و شهروندی برابر در مورد توزیع دارایی، درآمد و دیگر منابع اجتماعی پیامدهایی به دنبال دارد. شهروندانی که از منابع ضروری برای ایفای نقش



خود به عنوان عضو رسمی جامعه بی بهره هستند، ادعایی عادلانه برای در اختیار گرفتن این منابع دارند. لذا از دیدگاه شهروندی، کمک‌هایی که برخی از اختیارگراها ممکن است سیاست‌گذاری برای آنها را مقابله با آزادی بدانند، برای برخی لازم و ضروری می‌باشد (میلر، ۱۳۸۶: ۶۰-۵۹).

زنان در بسیاری از قوانین اساسی کشورها از حقوق شهروندی برابر با مردان برخوردارند، اما هم‌زمان جزء محروم‌ترین گروه‌ها در برخورداری از امکانات و فرصت‌های اجتماعی هستند و همین امر از آنها صرفاً شهروندانی منفعل ساخته است. در همین زمینه میلر معتقد است صرف آزادی‌های بیرونی که مدنظر لیبرال‌ها می‌باشد، نمی‌تواند آزادی زنان را کامل کند، زیرا زنان در حوزه آزادی‌های درونی و توانایی انتخاب، هنوز با محدودیت‌های فراوانی به‌ویژه در حوزه خانواده مواجه هستند. کیملیکا نیز مطلق دانستن آزادی و گسترده کردن حوزه خصوصی به عنوان حوزه اساسی آزادی‌های افراد را نارسایی مهم اختیارگرایی در حوزه برابری زنان می‌داند. از نظر او بسیاری از نابرابری‌هایی که در حق زنان روا داشته می‌شود، در حوزه خصوصی شکل می‌گیرند، حال آنکه در لیبرالیسم معاصر هرگونه دخالت و تغییر در این حوزه مداخله در آزادی افراد محسوب می‌شود (کیملیکا، ۱۳۸۷: ۷۸).

اما جدا از این نقدهای عام، نقادی خاص فمینیست‌ها از این نظریه‌ها نیز حائز اهمیت است؛ به‌ویژه اینکه آنها معتقدند در نظریه‌پردازی درباره عدالت، ارزش‌های زنان مورد غفلت واقع شده‌اند. مفروض گرفتن جدایی بین حوزه عمومی و خصوصی، و مردانه بودن اخلاق عدالت دو نقد جدی جنبش زنان به نظریه‌های عدالت است. از نظر فمینیست‌ها نظریه‌های عدالتی که بسیاری از آنها نیز در سنت لیبرالیسم طرح شده‌اند، همانند کل فلسفه سیاسی لیبرال تفکیک حوزه عمومی از حوزه خصوصی را به رسمیت شناخته‌اند. از نظر جنبش زنان ریشه بسیاری از نابرابری‌های جنسیتی، در حوزه خصوصی و خانواده نهفته است که در آن مرد، ریاست خانواده را برعهده دارد. این درحالی است که این حوزه از ضوابط مربوط به عدالت به دور است و عدالت صرفاً به امور عمومی و سیاسی مربوط می‌شود (فریدمن، ۱۳۸۹: ۴۸-۴۷).

نقد دیگری که فمینیست‌ها به نظریه‌های عدالت دارند، تفکیک «اخلاق عدالت»^۱ از «اخلاق مراقبت»^۲ است که به نحوی با تفکیک عمومی و خصوصی نیز مرتبط است. اخلاق مراقبت درصدد کنار زدن خودمحوری است و در جهتی معکوس، از ضرورت توجه ما به دیگران

1. Ethics of Justice
2. Ethics of Care



(در راستای رشد و پرورش آنها) دفاع می‌کند. مراقبت به این نکته اشاره دارد که ما به شیوه‌های گوناگون با جهان رابطه داریم و در میان این تنوع، مراقبت و تعهد نسبت به دیگران نیز وجود دارد و باید در روابط ما با جهان و افراد آن به رسمیت شناخته شود (هولمز، ۱۳۸۲: ۸۶).

از نظر فمینیست‌ها نظریه پردازان غربی عدالت را معطوف به حوزه عمومی می‌دانند و معتقدند در این حوزه منش‌های عقلانی، بی‌طرفانه و فردگرایانه در زندگی اجتماعی حاکم است. اما زندگی خانوادگی با منش‌های عاطفی، شهودی و روابط مبتنی بر وابستگی و اخلاق مراقبت و تعهد تعریف می‌شود. زبان عدالت اساساً زبان حقوق و آزادی فردی است اما زبان مراقبت، زبان وابستگی و مسئولیت است. در مخالفت با این دوگانه‌انگاری فمینیست‌ها معتقدند عدالت اقتضا می‌کند که ما اولاً اخلاق مراقبت را برای حمایت از افراد ناکارآمد و مسئولیتی که در قبال آنها داریم، در نظریه‌های عدالت لحاظ کنیم، ثانیاً فراموش نکنیم که زنان به سبب اعمال مراقبتی خود اختیار و آزادی فراوانی را از دست می‌دهند و این امر خلاف عدالت است (کیملیکا، ۱۳۸۷: ۱۳۱-۱۳۰).

۳. آمارتیا سن؛ عدالت و توسعه انسانی

پس از بررسی مبانی فلسفی توسعه در زمینه عدالت و نقد جنسیتی آنها، در ادامه ابتدا به بررسی نظریه عدالت و توسعه انسانی سن خواهیم پرداخت و سپس رویکرد قابلیت‌ی او را در حوزه عدالت جنسیتی تحلیل خواهیم نمود. آمارتیا سن در بررسی عدالت اجتماعی به دنبال توجه به زندگی واقعی مردم است و به همین دلیل درصدد طرح نظریه‌ای است که از طریق کاهش بی‌عدالتی‌هایی که در دنیای واقعی وجود دارند، عدالت را ارتقا بخشد. در همین راستا او بیان می‌کند که به جای رهیافت «سامانه محور»، نظریه خود را در رویکرد «واقعیت محور»^۲ عدالت اجتماعی طرح می‌کند. رهیافت نخست، به دنبال ترسیم جامعه‌ی کاملاً عادلانه از طریق نوعی نهادگرایی استعلاایی است و برقراری عدالت را منوط به سامان خاص این نهادها می‌داند. اما سنت دوم فلسفه سیاسی به زندگی واقعی مردم از طریق بررسی زندگی که آنها در پیش دارند می‌پردازد. این رهیافت، نهادها را مهم می‌داند، اما به ارتباط آنها با زندگی بالفعل مردم توجه دارد و آنها را به خودی خود موجب عدالت نمی‌داند (سن، ۱۳۹۰: ۳۶-۳۵).

1. Arrangement-Focused
 2. Realization-Focused

توجه سن به زندگی و کیفیت آن در شرایط واقعی است و به همین دلیل معتقد است مبنایی که در نظریه عدالت و برابری در نظر گرفته می‌شود، باید مبتنی بر زندگی عینی افراد باشد. او خود در صدد است برابری خواهی را بر زمینه آزادی خواهی، در معنایی که او از آزادی برداشت می‌کند، استوار سازد. برابری باید بتواند افراد برای ایفای نقش‌های ارزشمند و پیگیری اهدافی بنا شود که افراد برای خود وضع کرده‌اند و آن را ارزشمند می‌دانند. این نکته در بحث عدالت جنسیتی مهم است و به همین دلیل مارتا نوسبام معتقد است، ایده قابلیت سن که از مبنایی ارسطویی برخوردار است، درک ما را از عدالت در مورد زنان بهتر شکل می‌دهد (نوسبام^۱، ۲۰۰۳: ۳۶).

سن در توضیح اندیشه خود درباره عدالت، از مفهوم «قابلیت»^۲ استفاده می‌کند و آن را «مجموعه‌ای از عملکردهای مختلف می‌داند که برای فرد با ارزش هستند و فرد می‌تواند از میان آنها دست به انتخاب بزند» (سن، ۱۳۸۱: ۱۰۹). سن در مورد مفهوم قابلیت، دو مفهوم اساسی را به‌کار می‌برد که در ارتباط با هم اندیشه قابلیت را شکل می‌دهند. آزادی و عملکرد^۳.

زمانی که سن از «آزادی» به عنوان محور رهیافت قابلیت سخن می‌گوید، منظور او توانایی انتخاب عملکردهایی است که برای فرد با ارزش هستند و فرد برای داشتن آنها دلیل دارد. سن معتقد است، آزادی دارای دو جنبه مهم است که تمایز میان آنها برای رهیافت قابلیت حائز اهمیت است. نخست «جنبه فرصتی» آزادی است که عبارت است از توانایی ما برای انتخاب و پیگیری ارزش‌هایی که برای ما مهم هستند و برای داشتن آنها دلیل داریم. دوم «جنبه فرایندی» آزادی است که به آزادی فعالیت‌ها و تصمیمات، خارج از هر نوع محدودیت بیرونی اشاره دارد (سن، ۱۳۸۹: ۲۵۸).

این تمایزگذاری برای سن دارای اهمیت است. قابلیت با جنبه فرصتی آزادی ارتباط عمیقی دارد و او معتقد است، آزادی و توانمندی انتخاب آنچه برای فرد ارزشمند است و کیفیت زندگی او را می‌سازد، باید مبنای ارزیابی و قضاوت ما در مورد برابری و عدالت باشد.

در اندیشه سن، آزادی در معنای قابلیت آن ارتباط عمیقی با آنچه سن آن را «عملکرد» می‌نامد، دارد. مفهوم عملکرد که ریشه ارسطویی دارد، نشان‌دهنده چیزهایی است که انجام آنها و یا نیل به آنها برای فرد ارزشمند است. عملکرد می‌تواند امور ابتدایی نظیر تغذیه کافی و

1. Nussbaum
2. Capability
3. Freedom & Function



رهایی از بیماری، تا امور پیچیده نظیر عزت نفس و مشارکت سیاسی را دربرگیرد. سن، زیستن را مجموعه‌ای از عملکردهای به هم مرتبط می‌داند که متشکل از بودن‌ها و انجام دادن‌های زندگی فرد است. نکات فوق در زمینه آزادی و عملکرد و ارتباط آنها با مفهوم قابلیت را می‌توان در این بیان سن خلاصه کرد: «قابلیت، مجموعه متفاوتی از عملکردهایی است که دستیابی به آن برای فرد امکان‌پذیر و عملی است. پس قابلیت، نوعی آزادی است؛ آزادی دستیابی به ترکیب‌های مختلفی از عملکردها و یا به عبارت ساده‌تر، دستیابی به سبک‌های گوناگونی از زندگی که فرد می‌تواند آن را انتخاب کند» (سن، ۱۳۸۹: ۱۹۱).

سن با تعبیری که از قابلیت و آزادی دارد، توانایی انتخاب کیفیت زندگی را به جای رفاه محوری در رویکردهای رشد محور توسعه قرار می‌دهد. از نظر سن، ارزیابی زندگی را نباید صرفاً بر اساس جنبه رفاهی و دستاوردهای نهایی هر فرد سنجید. رفاه و دستاورد را بدون توجه به جنبه فرصت و آزادی انتخاب نمی‌توان مبنایی صحیح برای سامان‌دهی زندگی اجتماعی قرار داد. او معتقد است، جایگاه یک فرد در سامان‌دهی اجتماعی را می‌توان از دو منظر نگریست: (۱) از چشم‌انداز رفاه و دستاوردهای رفاهی؛ (۲) از چشم‌انداز عاملیت و آزادی دستاورد.

دستاورد رفاهی، صرفاً متوجه نتیجه نهایی بدون آزادی انتخاب است. اما رهیافت قابلیت، متوجه چشم‌انداز عاملیت و آزادی دستاورد است. زمانی که ما از چشم‌انداز نخست به سوی چشم‌انداز آزادی و عاملیت می‌رویم، نگرش به افراد به عنوان موجودات منفعل و دریافت‌کننده رفاه را به سوی نگرشی سوق می‌دهیم که در آن قضاوت‌ها و ارزش‌های شخص اولویت می‌یابند (سن، ۱۳۹۰: ۳۱۳).

سن در بحث خود درباره توسعه نیز رویکردی را مبنا قرار می‌دهد و «آزادی» که محور این رویکرد است را هدف و ملاک ارزیابی توسعه می‌داند. آمارتیا سن، داوری در مورد «توسعه» برحسب «رشد اقتصادی» و «تولید ناخالص ملی» را صحیح نمی‌داند و معتقد است توسعه یک فرایند کیفی و چندوجهی است که نادیده گرفتن برخی از ابعاد آن به منزله مخدوش کردن تصویر واقعی آن است. سن در کتاب «اخلاق و اقتصاد» از گرایش اقتصاد معاصر به رشد محوری، تلقی اقتصادی از انسان و عقلانیت ابزاری، ابراز تأسف می‌کند و معتقد است، باید در راستای پیوند اقتصاد و اخلاق تلاش کرد. از نظر او در دوران کلاسیک، اقتصاد به عنوان علم انباشت ثروت، صرفاً ابزاری در اختیار غایتی محسوب می‌شد که سیاست و اخلاق آن را تعیین می‌نمودند و این غایت نیز به نوبه خود معطوف به سعادت جامعه بود. او همسوی ارسطو بیان می‌کند که «بدیهی



است که ثروت، خیری نیست که ما در جست‌وجوی آن هستیم، بلکه ثروت به خاطر چیز دیگری مفید است» (سن، ۱۳۷۷: ۴-۳).

در روند توسعه، ابزار به جای هدف قرار گرفته است و سن درصدد است با ارائه رهیافت قابلیت و توانمندسازی، قرائتی از توسعه ارائه دهد که متوجه هدف انسان باشد. در رهیافت قابلیت‌توسعه، «آزادی» کانون و محور است و توسعه چیزی جز افزایش آزادی‌های اساسی انسان نیست. سن با تعریف «آزادی به عنوان توانایی دستیابی به عملکردهای باارزش زندگی و انتخاب میان آنها»، به قرائت مثبت از آزادی نزدیک می‌شود. با این تعبیر از آزادی، سن از تلقی‌های فردگرایانه و انتزاعی آزادی فاصله می‌گیرد و از بسیاری از سیاست‌های عمومی که در راستای توانمندی ما می‌باشند، دفاع می‌کند.

سن، با تشریح آزادی درصدد است عاملیت و توانمندسازی افراد را در انتخاب ارزش‌های اساسی خود برجسته کند و آن را به عنوان دغدغه اساسی توسعه مطرح نماید. این جنبه از آزادی همان «جنبه فرصتی» آزادی است که به آن اشاره شد و در مقابل آن «جنبه فرایندی» آزادی قرار دارد که اشاره به روندهایی دارد که تصمیم‌گیری آزادانه را ممکن می‌سازد. عدم آزادی، یا نتیجه فرایندهای ناکافی مانند محرومیت از حقوق و آزادی‌های فردی است (آزادی منفی)^۱ و یا نتیجه ناکافی بودن توانایی‌ها و فرصت‌هایی است که مردم برای نیل به خواسته‌های خود به آنها محتاج هستند (آزادی مثبت)^۲. سن معتقد است این تلقی از آزادی هم‌زمان نظریه او را از اختیارگرایی و مطلوبیت‌گرایی جدا می‌کند و در عین حال، فواید هر دو را دارا می‌باشد (سن، ۱۳۹۰: ۱۲۸).

از نظر سن، انسان می‌تواند به گونه‌های مختلف از امکانات خود استفاده کند، ولی آزادی او منوط به این است که توانایی زیستن به شیوه‌ای که خود انتخاب کرده است را داشته باشد. پیوند آزادی با زیستن به شیوه‌ای که فرد می‌خواهد و انتخاب کرده است، سن را تا حدودی به قرائت هایدگر نزدیک می‌کند؛ هرچند بیان هایدگر از آزادی یک بیان فلسفی و وجودشناسانه است که در آن آدمی به جای استحاله در روزمرگی، متوجه برگزیدن و انتخاب‌گری در میان امکانات وجودی خود می‌شود (منوچهری، ۱۳۸۳: ۱۵۹).

نکته مهمی که در اینجا باید به آن اشاره شود، این است که با تمرکز بر قابلیت یا همان آزادی، ما در اندیشه سن به تلاقی هم‌زمان عدالت و توسعه برخورد می‌کنیم، به نحوی که تلاش

1. Negative Freedom

2. Positive Freedom



برای توانمندسازی افراد و رفع موانع قابلیت‌ی آنها از یک سو توسعه و از سوی دیگر، افزایش عدالت از طریق کاهش بی‌عدالتی است.

سن با تلقی‌ای که از آزادی به مثابه توانمندی دارد، معتقد است آزادی هم هدف و هم وسیله توسعه است. توسعه عبارت است از حذف موانع آزادی انسان که قدرت انتخاب و فرصت اعمال عاملیت فرد را محدود می‌کند و فرصت اندکی برای نقش‌آفرینی و مختار بودن او برجای می‌گذارد. در اینجا آزادی نقش آزمون‌گر توسعه را برعهده دارد. اما از سوی دیگر، آزادی‌های اساسی، خود ابزار تسریع‌کننده توسعه هستند و این امر از طریق پیوند آزادی‌های اساسی و محافظت آنها از یکدیگر صورت می‌پذیرد (سن، ۱۳۸۹: ۱۱۵-۱۱۰).

سن جنبه هدف و وسیله بودن آزادی را به ترتیب «نقش اساسی» و «نقش ابزاری» آن می‌نامد و معتقد است این دو با هم مرتبط هستند، اما تمایز میان آنها مهم و اساسی است. نقش اساسی آزادی به اهمیت ذاتی آن در غنا بخشیدن به زندگی بشر مربوط می‌شود. در اینجا آزادی مساوی با قابلیت و به معنی توانایی برای دستیابی به اموری است که برای فرد با ارزش هستند و فرد برای دستیابی به آنها دلیل دارد. اما نقش ابزاری آزادی به نحوه تأثیر و ارتباط متقابل آزادی‌های ابزاری و نقش آنها در توانمند شدن فرد برای انتخاب زندگی مطلوب او مربوط است. سن برای توضیح این امر به بررسی پنج مورد از آزادی‌های اساسی که بر انتخاب نوع زندگی افراد تأثیر می‌گذارند، می‌پردازد و ارتباط متقابل و مکمل آنها را بررسی می‌کند. این پنج مورد عبارتند از: ۱) آزادی‌های سیاسی؛ ۲) امکانات اقتصادی؛ ۳) فرصت‌های اجتماعی؛ ۴) تضمین وضوح و شفافیت؛ ۵) امنیت حمایتی. ویژگی مشترک این آزادی‌های ابزاری آن است که توانمندی‌های عام افراد را در راستای زندگی آزادتر تقویت می‌کنند و در عین حال نسبت به یکدیگر حالت تکاملی دارند (سن، ۱۳۸۹: ۱۵۰-۱۴۹). جنبه هدف و وسیله بودن آزادی و ارتباط آزادی‌های ابزاری را می‌توان در شکل صفحه مقابل ترسیم کرد.

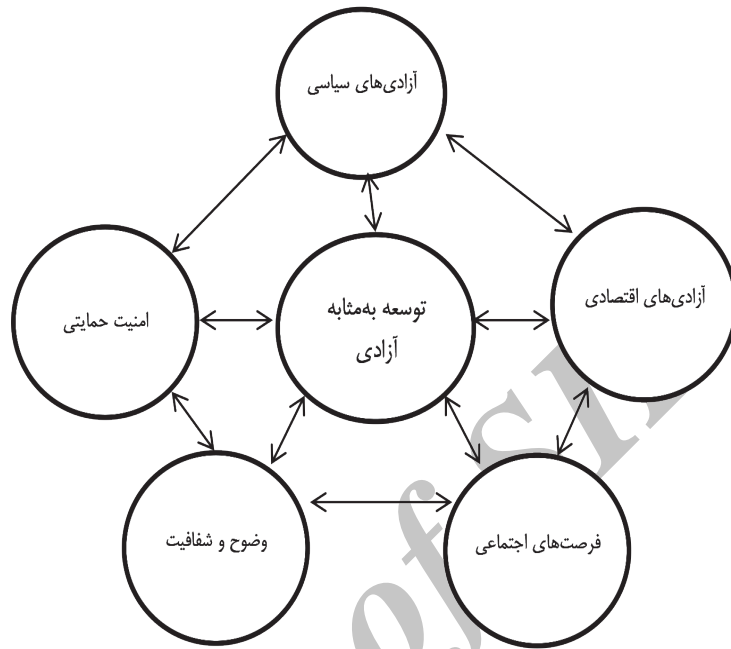


فصلنامه علمی-پژوهشی

۶۲

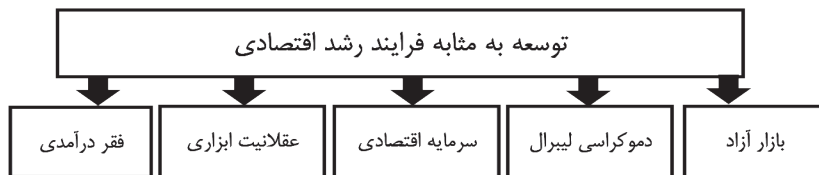
دوره هفتم
شماره ۴
پاییز ۱۳۹۴

1. Fundamental Role
2. Instrumental Role



شکل ۱. جنبه هدف و وسیله بودن آزادی

پس از تعریف توسعه به معنای آزادی و قابلیت، سن درصدد است مهمترین موانع بیرونی و درونی آن را برجسته سازد. سن در این راستا مفاهیم فقر درآمدی، سرمایه اقتصادی، عقلانیت ابزاری و دموکراسی نمایندگی را دچار تحول می‌سازد و به جای آنها از فقر قابلیت، سرمایه اجتماعی، پیوند اخلاق و اقتصاد و دموکراسی گفت‌وگویی دفاع می‌کند. تحول در این مفاهیم، ناشی از گذار سن از تلقی‌های کمی و مادی از توسعه به تلقی انسانی و کیفی است که شکل‌های شماره ۲ و ۳ بیانگر آن می‌باشند.



شکل ۲. توسعه به مثابه رشد اقتصادی



شکل ۳. توسعه انسانی

از نظر سن، فقرا باید در ارتباط با توانمندی تعریف کرد و آن را جلوه‌ای از سلب توانمندی دانست، نه صرف کمبود درآمد. درآمد یکی از عوامل مؤثر بر فقر است، ولی فقرا نباید در کمبود درآمد خلاصه نمود. او در ارتباط با فقر از مفهوم «قابلیت» بهره می‌گیرد و معتقد است در «فقر قابلیتی» اولاً این محرومیت از توانمندی است که فی‌نفسه مهم است، نه محرومیت از درآمد. ثانیاً عوامل مهم دیگری در محرومیت از توانمندی نقش دارند که دیدگاه درآمدی قادر به درک آنها نیست. به عبارت دیگر، تأثیر درآمد بر توانمندی نه مطلق، بلکه مشروط است و از عوامل متنوعی نظیر جنسیت و نژاد تأثیر می‌پذیرد (سن، ۱۳۸۹: ۲۰۶).

دیدگاه قابلیتی به فقر با در نظر گرفتن این موانع غیردرآمدی، فهم بهتری از فقرا ایجاد می‌کند و توجه ما را از ابزارها (درآمد) به سوی اهداف (کیفیت زندگی) جلب می‌کند. ارتباط توسعه و عدالت با دموکراسی، یکی دیگر از محورهای اساسی رویکرد قابلیتی سن می‌باشد. از نظر سن، آزادی‌های سیاسی و مدنی قوام‌بخش آزادی انسانی هستند و نفی آنها فی‌ذاته یک نقص و معلولیت محسوب می‌شود. از نظر سن، به سه دلیل آزادی‌های مدنی و سیاسی یک فضیلت محسوب می‌شوند و کنار گذاشتن یا به تعویق افتادن آنها خود خدشه وارد کردن به فرایند توسعه است. اولاً مردم سالاری و حقوق مدنی فی‌ذاته ارزشمند هستند و با توانمندی‌های اساسی انسان گره خورده‌اند. ثانیاً مردم سالاری از نقش ابزاری مهمی در فرایند توسعه برخوردار است. ثالثاً آزادی‌های سیاسی و حقوق مدنی نقشی سازنده در خلق ارزش‌ها و معیارهای اساسی مدنظر مردم و به‌اندیشه درآوردن نیازها و فهم و درک آنها دارند (سن، ۱۳۸۹: ۲۷۵).

البته سن با تلقی خود از آزادی، عقلانیت، مشارکت و توانمندی، نمی‌تواند دموکراسی را در جنبه‌ی شکلی و نهادی آن خلاصه کند. او دموکراسی را به مثابه «حکومت گفت‌وگو» و خردورزی جمعی می‌داند. سن معتقد است دموکراسی که در حق رأی و جعبه‌ی انتخابات خلاصه شود، قادر

به بیان ارزش‌های جامعه، افراد و لوازم عدالت نیست. این درحالی است که خردورزی جمعی با محوریت رسانه‌های آزاد و مستقل و توانمندسازی مردم، ما را به اهمیت آزادی بیان و ارتباط آن با کیفیت زندگی، امکان ابراز وجود برای گروه‌های منفعل و محروم و شکل‌گیری آگاهانه ارزش‌ها، فارغ از فشار رهنمون می‌سازد (سن، ۱۳۹۰: ۳۵۷-۳۵۶).

با ارزش ذاتی بخشیدن به آزادی و مشارکت مدنی و تأکید بر تقلیل ناپذیری و یا تأخیر آن، سن یک برداشت مشارکت جویانه از توسعه بیان می‌کند. در این روند، توسعه روندی از پایین به بالا محسوب می‌شود و در آن شاهد شکل‌گیری آگاهانه ارزش‌ها و نیازها در یک تبادل نظر عمومی و آزادانه و سپس انتقال آنها به ساختارهای کلان اجتماعی و سیاسی می‌باشیم.

۴. رویکرد قابلیت و عدالت جنسیتی

اشاره شد که فقر جنسیتی، بی‌توجهی به عاملیت زنان، تلقی محدود از آزادی و بی‌توجهی به ارزش‌های زنان چهار محور کلی است که منتقدان و حامیان حقوق زن خلأ آنها را در نظریه‌های عدالت مشاهده می‌کنند. در ادامه ما به سنجش ظرفیت‌های نظریه قابلیت در پوشش این موانع و راه‌حل‌های تجویزی آن خواهیم پرداخت و سپس ظرفیت‌های «توسعه به مثابه آزادی» را در ارتقای عدالت جنسیتی بررسی خواهیم نمود.

در مورد فقر زنان باید گفت که رویکرد قابلیت از سه طریق زمینه‌های رهایی زنان از فقر جنسیتی را فراهم می‌کند. نخست، توجه به ساختار تبعیض‌آمیز خانواده و نهادهای اجتماعی کلان و تأثیر جنسیت در توزیع منابع و امکانات و دوم، دفاع از آزادی‌های اقتصادی زنان نظیر اشتغال و کسب درآمد و در نهایت تحول مفهومی فقر. برخلاف فلسفه فایده‌گرایی و نظریه‌های رشد محور، سن، جنسیت را یکی از این عوامل می‌داند که موجب برخورد متفاوت میان اعضای خانواده و اجتماع در برخورداری از منابع می‌شود. توزیع درون خانواری یکی از متغیرهای مهمی است که ارتباط بین درآمد خانواده و تبدیل آن به فرصت برابر را تحت تأثیر قرار می‌دهد. شواهد حاکی از آن است که زنان در مقایسه با مردان کمتر از منابع درآمدی خانواده بهره می‌برند و این نابرابری ناشی از قدرت محدود زنان در کسب درآمد و ایجاد منابع است. او معتقد است، غلبه نسبی قدرت مردان به ویژه نقش آنها به عنوان «نان‌آور» خانوار است که امکان بهره‌برداری بیشتر از منابع را به آنها می‌دهد. در همین راستا است که سن بر نقش آفرینی بیشتر زنان و قدرت‌یابی آنها از طریق اشتغال و آموزش تأکید می‌کند (سن، ۱۳۸۹: ۳۲۶).



اما مهم‌تر از توجه به توزیع برابر منابع خانواده و اشتغال و آموزش زنان، سن با تحول مفهوم «فقر» از «فقر درآمدی» به «فقر قابلیت»، توجه ما را به عوامل غیرمادی فقر (عوامل فرهنگی، اجتماعی و سیاسی) جلب می‌کند و دیدگاهی وسیع در این زمینه ارائه می‌نماید.

در مورد مسئله دوم و نگرش انفعالی به زن، سن در درجه نخست، جنسیت را یکی از محرومیت‌های پایداری می‌داند که زنان همواره از آن برخوردار بوده‌اند و همین نکته برداشت ذهنی آنها از رفاه را تحت تأثیر قرار می‌دهد و به تلقی‌های محدود و انفعالی از خود دامن می‌زند. اما فراتر از این نکته، مسئله صحیح نبودن دستاوردهای رفاهی به عنوان ملاک زندگی انسانی است. از نظر سن، توقف در رفاه کوتاه‌نگری نسبت به شخصیت زن است و به رسمیت شناختن زن به عنوان یک انسان مسئول مستلزم توجه به جنبه عملیاتی او است. نقش زن به عنوان یک «نقش آفرین» با نقش او به عنوان یک «نقش پذیر» متفاوت است و کسب درآمد، امکان اشتغال، حق مالکیت و امکان تصمیم‌سازی در درون خانواده، جنبه‌های مهم آزادی زنان هستند و محروم بودن زن از آنها محروم کردن او از نقش آفرینی و عاملیت است (سن، ۱۳۸۹: ۳۲۴).

در مورد سوم که نوعی نقد به نظریه اختیارگرایی است، باید گفت که سن با تعبیر «آزادی» به «توانمندی» و «عاملیت»، که ناشی از جنبه فرصتی آزادی است، عملاً ضعف تلقی‌های انتزاعی از آزادی را در تحلیل خود لحاظ می‌کند. سن با تأکید بر بعد توانمندی آزادی به نکته‌ای که نوسبام از آن به ضمانت مؤثر قابلیت از حقوق و آزادی زنان تعبیر می‌کند، نزدیک می‌شود. از نظر نوسبام رویکرد قابلیت با توجهی که به توانمندی دارد می‌تواند ضامن مؤثر حقوق در حوزه عمل باشد (نوسبام، ۲۰۰۳: ۳۶).

در مورد نقادی فمینیست‌ها به نظریه‌های عدالت نیز می‌توان به دو نکته در اندیشه سن اشاره کرد. نکته نخست این است که دفاع سن از دموکراسی به مثابه حکومت گفت‌وگو، و عقلانیت به معنی بی‌طرفی و استدلال معقول، این امکان را فراهم می‌سازد که زنان در مقابل مردان به استدلال و دفاع از ارزش‌های خود بپردازند و مردان را به پذیرش ضروری بودن آنها قانع کنند. از نظر سن، تصمیم‌ها و اقدامات زنان می‌تواند تأثیر عمیقی بر زندگی‌هایی که مردم می‌توانند داشته باشند بگذارد (سن و درز، ۱۳۸۲: ۲۶۵).

نکته دومی که تا حدودی سن را به اخلاق مراقبت و تأثیر آن بر زنان نزدیک می‌کند، توجه او به ضرورت رفع موانع قابلیت معلولان و افرادی است که نیاز به مراقبت دارند. یکی از دلایل روی‌آوری به رویکرد قابلیت، توجه آن به محرومیت‌های افرادی معلول و ناتوان است که

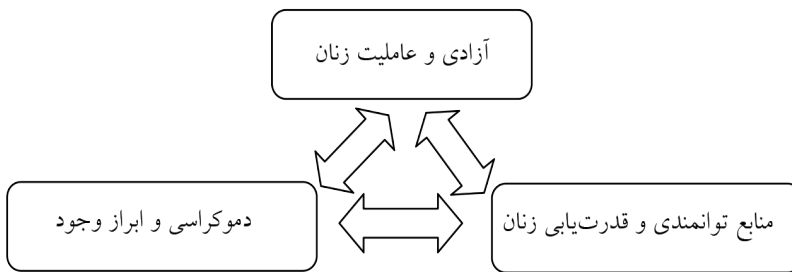
همگی زمانی با آن مواجه خواهیم شد. به همین دلیل، او سیاست‌گذاری عمومی را به پرداختن به رفع موانع قابلیت‌ی معلولان تشویق می‌کند (سن، ۱۳۹۰: ۲۸۵). این توصیه سن می‌تواند تا حدودی بار مراقبت از این افراد را که بردوش زنان سنگینی می‌کند را سبک‌تر کند.

همان‌گونه که مشاهده می‌شود رویکرد سن به عدالت و آزادی به‌خوبی بسیاری از موانع توانمندی و برابری زنان که از دید سایر رویکردها پنهان می‌ماند را برجسته می‌سازد. این امر از یک سوناشی از توجه سن به واقعیت‌های زندگی بالفعل و از سوی دیگر، تمرکز بر دستاوردهای مهم و کیفیت یک زندگی خوب است. همان‌گونه که هارتلی دین بیان می‌کند، مفهوم «قابلیت» در اندیشه سن برای سیاست‌گذاری اجتماعی حائز اهمیت است، زیرا بیان می‌کند که نیاز ما به منابع، نسبی، و مشروط به بافت اجتماعی و اقتصادی جامعه‌ای است که در آن زندگی می‌کنیم. اما نیاز ما به توانمندی برای زندگی آزادانه، مطلق است (دین، ۱۳۸۸: ۲۳). حال که مشخص شد رویکرد سن به توسعه و عدالت می‌تواند ما را به برخورد معقول و فارغ از تبعیض در حق زنان رهنمون سازد، به سازوکار و فرایندی که این رویکرد باید اعمال شود، خواهیم پرداخت.

۵. توسعه انسانی و توانمندی زنان

بر اساس رویکرد «توسعه به‌مثابه آزادی»، توسعه زمانی می‌تواند عادلانه باشد که مهم‌ترین موانع قابلیت‌ی زنان را رفع کند و زمینه‌های توانمندی آنها در راستای انتخاب ارزش‌های خود را فراهم سازد. در این رویکرد، توسعه به‌مثابه فرایند تغییر در راستای ارتقای قابلیت‌های اساسی زنان و توانمندسازی آنها برای انتخاب زندگی مطلوب است. این فرایند سه بعد اساسی و مرتبط دارد که در ارتباط و تقویت یکدیگر کیفیت زندگی زنان را شکل می‌دهند. در بعد نخست، تمرکز بر ایجاد منابع قدرت از طریق آزادی‌های ابزاری است. بعد دوم، همان آزادی در معنای قابلیت‌ی و فرصت انتخاب است که محور رویکرد سن را تشکیل می‌دهد. و بعد سوم، دموکراسی به‌مثابه نظام سازنده ارزش‌ها و عاملیت زنان قرار می‌گیرد. در این فرایند، «آزادی» کانون عدالت جنسیتی است که اشاره به توانایی و قدرت انتخاب عملی زنان در راستای عملکردهای مهمی دارد که در مجموع، کیفیت زندگی زنان را شامل می‌شود. «آزادی‌های ابزاری» اشاره به منابع و ضرورت‌های توانمندسازی زنان دارد و «دموکراسی» نیز فضایی است که در آن زنان ارزش‌های مبتنی بر برابر وجود را ایجاد می‌کنند. همان‌گونه که در شکل زیر مشاهده می‌شود، این سه بعد در فرایند توانمندی زنان نقش ارتباطی و مکمل دارند و یکدیگر را پوشش می‌دهند.





شکل ۴. توانمندسازی زنان

۵-۱. آزادی‌های ابزاری و منابع قدرت‌یابی زنان

اشاره شد که سن زمانی که از منابع آزادی صحبت می‌کند به نقش ابزاری آزادی تأکید دارد. در این مرحله سن از پنج نوع آزادی ابزاری سخن می‌گوید که نقش مکمل آنها ما را به مرحله آزادی واقعی که همان توانمندی انتخاب نوع و کیفیت زندگی است، هدایت می‌کند. این پنج آزادی عبارتند از: آزادی‌های سیاسی، آزادی‌های اقتصادی و مبادله، فرصت‌های اجتماعی، امنیت حمایتی و تضمین وضوح و شفافیت در مرادوات اجتماعی که با تأمین آنها شالوده‌پندارهای سلطه‌آمیز در مورد فرودستی زنان فرومی‌پاشد. دفاع از مشارکت زنان در حوزه عمومی و مشارکت سیاسی، برخورداری از حق اشتغال برابر با مردان و ورود به مبادلات آزادانه اقتصادی، توجه به سرمایه و فرصت‌های اجتماعی زنان و حمایت قاطع از زنان فقیر و بی‌سرپرست، اموری هستند که براساس رهیافت سن در ذیل آزادی‌های ابزاری زنان قرار می‌گیرند. براساس این آزادی‌های ابزاری ابتدا ضرورت برخورداری زنان از توانمندی‌های پایه مانند سواد، آموزش، بهداشت و... طرح می‌شود و سپس فراهم بودن بسترهای اقتصادی و سیاسی برای برخورداری از فرصت‌هایی نظیر آزادی مبادله، اشتغال، مشارکت سیاسی و ابراز وجود اهمیت می‌یابند. رابطه مکمل این آزادی‌ها با یکدیگر و تأثیر نهایی آنها بر توانمندی و قدرت‌یابی زنان، مهم‌ترین نکته‌ای است که در این فرایند وجود دارد. اشتغال و آموزش از طریق تأثیر بر موقعیت اجتماعی زنان، توان مستقل زیستن آنان، قدرت بیان، آگاهی به جهان خارج و مهارت در تأثیرگذاری بر تصمیمات، استقلال و قدرت زنان را افزایش می‌دهد (سن، ۱۳۸۹: ۳۵۲).

۵-۲. آزادی و عاملیت زنان

در قسمت مربوط به آزادی‌های ابزاری، تأکید بیشتر بر مسئولیت مهم دولت و جامعه در فراهم

کردن آزادی و سرمایه اجتماعی و انسانی برای زنان است. اما زمانی که مسئله توانمندی و قدرت انتخاب به عنوان هسته اصلی آزادی مطرح می شود، سن بر مسئولیت افراد نسبت به آزادی خود تأکید دارد. نقش آزادی در اینجا غنا بخشیدن به زندگی زنان است و شامل توانمندی برای دستیابی به عملکردهای باارزشی است که آنها برای داشتن آنها دلیل دارند. لذا در مرحله پس از فراهم شدن منابع و آزادی های ابزاری، آزادی به معنای توانمندی و قدرت یابی زنان مورد توجه قرار می گیرد. قدرت یابی زنان در اینجا از این نظر مهم است که لازمه برابری صرفاً برخورداری از فرصت های برابر برای برعهده گرفتن نقش هایی که مناسب زنان نمی باشد نیست، بلکه برخورداری آنها از قدرت برای خلق نقش های مناسب با زنان است، به گونه ای که منافع مرد و زن به صورت یکسان تأمین شود. توانمندی و آزادی در اینجا مبدأ اصلی نوآوری شخصی و تأثیرات اجتماعی می باشد (سن، ۱۳۸۹: ۱۳۰). حق و توان انتخاب در اینجا دو جلوه آزادی زنان را تشکیل می دهند و تأکید بر مختار بودن زن و مشارکت او در اعمال و رفتارهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی است.

۳-۵. دموکراسی، حق انتخاب و ابراز وجود

بر اساس دیدگاه قابلیت‌ی ما نمی توانیم به توانمندی زنان پردازیم بی آنکه دموکراسی و حقوق مردم سالاری را به رسمیت بشناسیم. اگر توسعه انسانی را گسترش دامنه انتخاب افراد بدانیم، آنگاه دموکراسی کارآمد و مؤثر یکی از لوازم اجتناب ناپذیر آن محسوب می شود، زیرا تنها در یک دموکراسی مؤثر است که حق انتخاب افراد و ابراز وجود معنا پیدا می کند. سن، نبود دموکراسی را به مثابه محرومیت می داند و این محرومیت به این معنا است که دیگران برای زنان تصمیم بگیرند و زندگی آنها را رغم بزنند.

در اینجا ارتباط دموکراسی و عدالت جنسیتی مهم است، زیرا خردورزی جمعی ابزاری کارآمد برای اصل بی طرفی و شنیدن استدلال زنان و شکل گیری آگاهانه ارزش های آنها می باشد. اگر عدالت باید متوجه زندگی واقعی زنان باشد، دموکراسی و گوش دادن به صداهای متکثر، بهترین وسیله برای فهم واقعیت های آنها است. این همان نکته ای است که در رویکرد توسعه انسانی از آن به مشارکتی بودن توسعه و از پایین به بالا بودن فرایند برنامه ریزی و سیاست گذاری تعبیر می شود (میکلسن، ۱۳۸۷: ۹۹). دموکراسی در اینجا مهم ترین وسیله را برای کنترل زنان بر مسائل خود فراهم می کند، زیرا از یک سو سازنده اصول و اولویت های آنان است و از سوی دیگر، موجب انتقال آن به کانال های سیاست گذاری در سطوح کلان می شود. مسئله دموکراسی به ویژه برای



زنان جهان سوم مهم است و تغییر و تحول در محدودیت‌های آنها موکول به آن است که روح دموکراسی و آزادی خواهی در کالبد این جوامع دمیده شود و فرصت نشوونما و بیان حال و اندیشه زنان همراه با فرصت‌هایی برای مبارزه سیاسی و انتخاباتی ایجاد شده باشد (کار، ۱۳۸۶: ۹۹). در مجموع، سن نظریه قابلیت را در رهیافتی فراجنسیتی مطرح می‌کند، اما اندیشه توسعه انسانی او می‌تواند چشم‌انداز شفاف‌تری را در مورد عدالت جنسیتی پیش روی ما قرار دهد. سن ابتدا با مبنا قرار دادن قابلیت و تأکید بر رفع موانع قابلیت، نگاه ما را به پنهان‌ترین عوامل موجد نابرابری می‌گشاید و سپس با طرح توسعه به عنوان فرایند آزادی و عاملیت زنان، استدلال خود را در راستایی قدرت‌یابی آنها به کار می‌گیرد.

نتیجه‌گیری

با وجود اینکه چندین دهه از ضرورت طرح مسائل زنان در امر توسعه می‌گذرد، آنها همچنان در مقایسه با مردان شاهد نابرابری بیشتری در جوامع انسانی به ویژه جوامع جهان سوم می‌باشند. بخش مهمی از این نابرابری، ناشی از مبانی فلسفی توسعه است که بیشتر متأثر از فلسفه فایده‌گرایی و یا اختیارگرایی معاصر می‌باشد. این دو جریان فلسفی از درک بسیاری از نابرابری‌های نهادینه شده جنس مؤنث عاجزند و به همین دلیل، تجویزهایی را که برای عدالت ارائه می‌دهند نیز نمی‌تواند به واقعیت‌های زندگی زنان و ارتقای موقعیت آنها توجهی نشان دهد. رویکرد قابلیت آماریا سن به عدالت و رویکرد آزادی محورانه او به توسعه می‌تواند مبنای جامعی را برای پیوند عدالت جنسیتی و توسعه فراهم کند. تمرکز اطلاعاتی بر کل مزایای زندگی زنان و فرصت آنها برای انتخاب زندگی مطلوب، تمرکز هدف‌گونه بر زندگی زنان، کارکردها و فرصت‌های بالفعل آنها و در نهایت تمایزگذاری بین قابلیت‌ها و دستاوردها که توجه ما را به کنش‌گری فعال زنان جلب می‌کند، مهم‌ترین نقاط قوتی است که می‌توان از تفسیر جنسیتی آراء و اندیشه‌های سن برای رفع موانع برابری زنان به دست آورد. سن از یک سو با تمرکز بر قابلیت و توانایی انتخاب زندگی مطلوب، ملاک جامعی را برای ارزیابی زندگی زنان ارائه می‌دهد و از سوی دیگر، با تأکیدی که بر قدرت‌یابی و عاملیت بخشی به زنان دارد، می‌تواند فاعلیت بخشی به زنان در راستای رهایی از عوامل نابرابری‌ساز را در دستور کار قرار دهد.



۷۰

دوره هفتم
شماره ۴
پاییز ۱۳۹۴

- اعوانی، شهین (۱۳۸۹). آیا فایده‌گرایی همان لذت‌گرایی است؟ بررسی دیدگاه بنتام و میل. *دوفصلنامه تأملات فلسفی*، ۲(۶)، ۳۲-۷.
- برزگر، ابراهیم؛ سرپرست سادات، سید ابراهیم (۱۳۸۹). علوم سیاسی؛ پروژه‌ای میان‌رشته‌ای. *فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی*، ۳(۱)، ۴۶-۲۱.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۶). عقل در سیاست (چاپ چهارم). تهران: نشر نگاه معاصر.
- بشیریه، حسین (۱۳۹۲). *تاریخ اندیشه‌های سیاسی قرن بیستم* (جلد دوم: لیبرالیسم و محافظه‌کاری). (چاپ دوازدهم). تهران: نشرنی.
- دین، هارتلی (۱۳۸۸). سیاست‌گذاری اجتماعی (ترجمه: عبدالله بیچرانلو) (چاپ اول). تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- دین‌پرست، فائز؛ ساعی، علی (۱۳۹۱). بازسازی روش شناختی نظریه انتخاب عمومی. *فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی*، ۴(۲)، ۷۸-۱۰۹.
- رالز، جان (۱۳۸۷). نظریه عدالت (ترجمه: سید محمد کمال سروریان و مرتضی بحرانی) (چاپ اول). تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- ریترز، جورج (۱۳۷۸). نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر (ترجمه: محسن ثلاثی) (چاپ سیزدهم). تهران: انتشارات علمی.
- سفیری، خدیجه (۱۳۸۸). جامعه‌شناسی جنسیت (چاپ اول). تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.
- سلیمی، حسین (۱۳۹۲). ماهیت میان‌رشته‌ای دانش سیاست، *فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی*. ۶(۱): ۱۳۴-۱۱۷.
- سن، آمارتیا (۱۳۷۷). اخلاق و اقتصاد (ترجمه: حسن فشارکی) (چاپ اول). تهران: نشر شیرازه.
- سن، آمارتیا (۱۳۷۹). *آزادی و برابری* (ترجمه: حسن فشارکی) (چاپ اول). تهران: نشر شیرازه.
- سن، آمارتیا (۱۳۸۹). توسعه یعنی آزادی (ترجمه: محمد سعید نوری نائینی) (چاپ دوم). تهران: نشرنی.
- سن، آمارتیا (۱۳۹۰). *اندیشه عدالت* (ترجمه: وحید محمودی و هرمز همایون پور) (چاپ اول). تهران: نشر کندوکاو.
- سن، آمارتیا؛ درز، جین (۱۳۸۲). دولت، فساد و فرصت‌های اجتماعی: تعامل اندیشه‌ها در اقتصاد سیاسی توسعه (مترجم و گردآورنده: حسین راغفر). تهران: انتشارات نقش نگار.
- سو، آلوین. ی. (۱۳۹۰). *تغییر اجتماعی و توسعه؛ مروری بر نظریات نوسازی، وابستگی و نظام جهانی* (ترجمه: محمود حبیبی مظاهری) (چاپ پنجم). تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.



- عبری، موسی (۱۳۹۰). *جامعه‌شناسی توسعه؛ از اقتصاد تا فرهنگ* (چاپ اول). تهران: انتشارات سمت.
- غفورنیا، نفیسه (۱۳۷۹). *برابری جنسیتی در حوزه سیاسی، سنجش نگرش دانشجویان دانشگاه تهران* (پایان‌نامه کارشناسی ارشد). دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
- فریدمن، جین (۱۳۸۹). *فمینیسم* (ترجمه: فیروزه مهاجر) (چاپ چهارم). تهران: انتشارات آشتیان.
- کاپلستون، فردریک چارلز (۱۳۸۹). *تاریخ فلسفه* (جلد ششم) (ترجمه: اسماعیل سعادت و منوچهر بزرگمهر). تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- کار، مهرانگیز (۱۳۸۴). *زنان در بازار کار ایران* (چاپ سوم). تهران: انتشارات روشنگران.
- لسناف، مایکل. ایچ (۱۳۸۹). *فلسوفان سیاسی قرن بیستم* (ترجمه: خشایار دیهیمی). تهران: نشر ماهی.
- مامسن، ژانت هنشال (۱۳۸۵). *جنسیت یکی از مباحث توسعه* (ترجمه: زهره فنی). *مجله اطلاعات سیاسی اقتصادی*، ۲۳۳ و ۲۳۴، ۱۶۸-۱۴۹.
- منسبریج، جین؛ مولراو کین، سوزان؛ کیملیکا، ویل (۱۳۸۷). *دو جستار در مورد فلسفه سیاسی فمینیسم* (ترجمه: نیلوفر مهدیان). تهران: نشر نی.
- منوچهری، عباس (۱۳۸۳). *هایدگر و آزادی*. *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان*، ۲(۳۹)، ۱۶۸-۱۴۹.
- میکلسن، بریتا (۱۳۸۷). *روش‌های توسعه* (ترجمه: محمدجواد ناطق‌پور). تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- میلر، دیوید (۱۳۸۶). *اصول عدالت اجتماعی* (ترجمه: رضاعلی نوروزی و لاله فاضلی). تهران: انتشارات سما.
- میلر، دیوید (۱۳۸۸). *فلسفه سیاسی* (ترجمه: کمال پولادی). تهران: نشر مرکز.
- همپتن، جین (۱۳۸۵). *فلسفه سیاسی* (ترجمه: خشایار دیهیمی). تهران: نشر طرح نو.
- هولمز، رابرت. ال (۱۳۸۲). *مبانی فلسفه اخلاق* (ترجمه: مسعود علیا). تهران: انتشارات ققنوس.
- Nussbaum, M. (2003). Capabilities as fundamental entitlements: sen and social justice. *Feminist Economics*, 9(2-3), 33-599.
- Nussbaum, M. (2000). Women's capabilities and social justice. *Journal of Human Development*, 1(2), 219-47.
- Robeyns, I. (2003). Sen capabilities approach and Gender Inequality. *Feminist Economics*, 9(2-3), 61-92.